

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary - Cultural

ادبی - فرهنگی

بهرام رحمانی
۲۰ اکتوبر ۲۰۱۳

یاشار کمال،

نویسنده بزرگ ترکیه ۹۰ ساله شد!

یاشار کمال (Yaşar Kemal - متولد ۱۹۲۳)، از نویسندگان معاصر مشهور و کرد تبار ترکیه، ۹۰ سال زندگی پر بار ادبی و فرهنگی خود را با صدها مشکل و معضل اقتصادی، ساتسور، تبعید و زندان، پشت سر گذاشت! یاشار کمال در چند دهه گذشته، ده ها رمان اجتماعی و پر بار خلق کرده است که بیش تر آن ها به زبان های مختلف، از جمله به زبان فارسی ترجمه شده اند. آثار وی، در تمام فرهنگ ها و زبان ها خوانندگان بی شمار دارند. زیرا با وجود رنگ و بوی منطقه ای و کشوری، محور تمام آن ها انسان است و درونمایه مشترک آن ها را مسائل جهان شمول بشری تشکیل می دهد.

یاشار کمال، در میان شهروندان ایرانی، خوانندگان زیادی دارد و نامی آشناست. بیش تر رمان های وی، به زبان فارسی ترجمه شده اند نشان دهنده استقبال جامعه ایران از کتاب های یاشار کمال است. آثار یاشار کمال، توصیفی از وضعیت یک جغرافیای محدود و مشخص است، اما ساختار و محتوای جهان شمول دارند. تنها رمان اینجه ممد وی، تاکنون به بیش از ۲۰ زبان منتشر شده و بارها به فلم نیز درآمده است.

یاشار کمال، در ۶ اکتوبر ۱۹۲۳ در شهر همیته، در خانواده ای کرد زبان به دنیا آمد و در فقر و سیاه روزی بزرگ شد. وی در کودکی، شاهد کشته شدن پدرش در دعوای طایفه است. این اتفاق هولناک، در مقابل چشمان یاشار روی می دهد. یاشار در این واقعه هولناک، یک چشم خود را از دست می دهد.

یاشار کمال در نبود پدر، مسوولیت سرپرستی خانواده اش را بر عهده گرفت، بی آن که طعم کودکی را چشیده باشد. وی، پا به پای بزرگ تر ها کار کرد به طوری که از همان دوان کودکی، با رنج و کار و نبرد برای یک زندگی بهتر و انسانی تر، آشنا می شود. وی، باورهای انقلابی سیاسی و اجتماعی خود را با نوای کهن آوازخوانان مردمی ترک و کرد پیوند می دهد. یاشار، فرهنگ، آگاهی، خلاقیت و عدالت جوئی در جامعه اشاعه داد و در عرصه های پهنای هنر و ادبیات امروز جهان، جنبشی به وجود آورد.

یاشار، دوان جوانی خود را با کارهای سخت و دشوار در کشتزارها و جاده ها، پشت سر گذاشت. تنهایی خود را با ارتباط با کارگران و تهی دستان و محرومان و یادگیری و یادی و مطالعه و نوشتن پر کرد. یاشار، با عزم و اراده محکم و استواری مسائل مختلف پیرامون خود را تجربه کرد: «... هنگامی که پسرچه ای بودم، نقالان سرشناس به دهده ما می آمدند... بعدها در شهرهای بزرگ مداحان را دیدم که کارشان نوع دیگری از نقالی بود که با ساز همراه

بود. من گنجینه ای از قصه ها و حماسه ها را از آنان شنیدم... بعدها وقتی تقریباً هفده ساله شدم یادداشت کردن را آغاز کردم.»

یاشار کمال، خیلی زود با سنت قصه گوئی آشنا شد. داستان های حماسی، در خانواده کمال سینه به سینه نقل می شد. هم چنین از ابتدای جوانی با خشنونت های «چوکو رووا» و منازعات آن درگیر شد. پنج ساله بود که پدرش را در مسجد ده کشتند و در جریان تیراندازی او هم يك چشم خود را از دست داد. بر اثر این ضربه، سال ها دچار لکنت زبان شد. نقصی که فقط در هنگام آوازخوانی او را راحت می گذاشت. از این رو، آوازه خوانی را پیشه کرد و به ساختن شعر و تصنیف پرداخت. او خود می گوید: «من مردی اهل هنر، شعر و عاشقی هستم از زمانی که خودم را با این هنر مشغول کرده ام، تمام تلاشم را به کار گرفته ام که آن را به بهترین وجه ممکن انجام دهم. گفتم مردی اهل هنر و شعر و عاشقی هستم نه ادبیات. زیرا قبل از این که نوشتن را شروع کنم، نقال و عاشق و گرد آورنده فرهنگ عامیانه بودم. ۱۷- ۱۸ ساله بودم که، شروع کردم ده به ده گشتن و همراه آن داستان های حماسی را نقل کردن، که آن ها را به عنوان هنر آموز، از استادان ترانه سرای منطقه چو گوروا یاد گرفته بودم. در کنار این کار نیز، به گردآوری مرثیه ها و هم چنین اشعار شاعران نام آور مردمی می پرداختم. حضور من به عنوان عاشق، کار جمع آوری فرهنگ عامیانه را خیلی ساده تر می کرد.»

اغلب دهات ترکیه تا سال های ۱۹۲۰ مدرسه نداشت. یاشار کمال نه ساله شخصاً تصمیم گرفت هر روز به مدرسه ای که تا «حمیده» يك ساعت راه بود برود و برگردد. سپس در «عدنه» به مدرسه متوسطه رفت اما تا کلاس هشتم بیش تر نخواند. ناگزیر بود برای گذراندن زندگی هر کاری را تجربه کند. در هجده سالگی، مدتی به استانبول رفت و کارمند شرکت گاز شد. سپس به «قدیرلی» برگشت و ماشین تحریری خرید و با آن عریضه نویسی می کرد. مجبور شد شغل های مختلفی را امتحان کند. اما در خلال این مدت هرگز از جمع آوری داستان های عامیانه و تصنیف های محلی غافل نشد.

کمال با سروانتس، چخوف و در نهایت استاندال آشنا شد. استاندال، نویسنده محبوب کمال در روزهای نخست رمان نویسی او شد، به طوری که درباره اش می گوید: «از دهکده آمده بودم. از همه چیز سر در می آوردم، اما بعد استاندال مرا با دنیای جدیدی روبه رو کرد.»

وی، آشنائی و شیفتگی آن روزش به ادبیات غرب را خوش اقبالی زندگی اش توصیف کرده اما با این وجود، خود را به تاریخ خانواده و (چوکورووا- Çukurova) و دوران کودکی اش وفادار ماند. یاشار کمال، هم چنین برای نوشتن «اینجه ممد» پرنیراژترین اثرش که نسخه آناتولی «رابین هود» است، تا حدودی از داستان هائی استفاده کرده که از زبان راهزنان دهکده خود شنیده است. «سلمان تنه» نیز بر اساس پدر کمال داستان بچه یتیمی است که در سال ۱۹۱۵ بزرگ کرده است، قتلی که خود یاشار در پنج سالگی شاهد آن بود.

یاشار کمال، در آغاز جوانی روستاهای منطقه کوهستانی «توروس» را ده به ده گشت و هم خود او برای مردم ساده و عامی داستان هایش را خواند و هم نقل ها و حکایات و شعرهای نقالان گمنام را گردآوری کرد. از این رو، یکی از ویژگی های قلم یاشار کمال، این است که وی سخت به ادبیات مردمی علاقه مند است. بیان گرم و زبان پرشور شیوای وی، یادآور سبک و روش قصه گوینان سیار و حرفه ئی است. در بیش تر آثارش قدرت تخیل با دنیای واقعی، به طرزى هنرمندانه و ادبی و انسان دوستانه و عدالت جویانه در هم تنیده شده اند.

یاشار کمال در اکتوبر ۱۹۹۷، جایزه صلح «ناشران و کتاب فروشان المان» را به دست آورد. وی، در سخنرانی خود به مناسبت دریافت این جایزه جوهر هنر خود را چنین تشریح کرده است: «من اهل هنر، شعر و روایت به سبک «عاشیق» هستم... قبل از این که نوشتن را شروع کنم، نقال و عاشق و گردآورنده فرهنگ عامیانه بودم. در ۱۷ یا

۱۸ سالگی خواندن و گردآوری داستان های حماسی را شروع کردم... زمانی که به عنوان یک «عاشق» هر روز برای مردم قصه می خواندم، بیش تر به اثر جادویی کلمات پی بردم. هر جا در برابرم شنوندگانی با ذوق و پرشور بودند، کلمات من اوج می گرفت. در این حالت شیدانی، با شوق بیش تری به قصه گویی ادامه می دادم. اما در آبادی هانی که شنوندگان شوق و هم دردی از خود نشان نمی دادند، طرز زیبایی من هم در قصه گویی رنگ می باخت.»

یاشار کمال، درباره ویژگی های روایت گری عامیانه توضیح می دهد: «هنر عاشق تنها در بازگویی حماسه ها و افسانه ها و متون قدیمی نیست، بلکه او خود خالق است و متناسب با جمع شنوندگان، به حماسه ها و افسانه ها رنگ و بویی تازه می دهد.»

وی، می افزاید: «درست مانند ریگ های کف رودخانه که از هزاران سال پیش، صیقل خورده، نرم تر و شفاف تر شده اند، افسانه ها و حماسه ها نیز دهان به دهان گذشته، کامل تر شده و از نسلی به نسل دیگر منتقل گشته اند. ادبیات شفاهی در طول قرن ها سرچشمه جوشان و منبع الهام ادبیات نوشتاری بوده است. در سرزمین من این قاعده تا امروز هم چنان به قوت خود باقی است...»

«...انسان در طول تاریخ همیشه برای خود دنیایی افسانه نی و تخیلی ساخته است. مردم در طول عمر از درد و اندوه زندگی به این دنیای خیالی پناه برده اند؛ هر چه زندگی آن ها تیره و تارتر بود، به افسانه های زیباتر و خیال های رنگین تری پناه بردند و از آن ها مرهمی ساختند برای تسکین درد و آلام خود.»

یاشار در جوانی، به دلیل فعالیت های سوسیالیستی به زندان افتاد. داستان های کوتاه و ناولهایش توسط پولیس مصادره شد. در سال های ۱۹۴۰ هم به اتهام تشکیل اتحادیه ترکتوررانان دستگیر شد. وی، در یک گفت و گو، درباره مصادره نوشته هایش، می گوید: «به رئیس پولیس التماس می کردم که دست نوشته هایم را پیدا کند و او می گفت آن ها را در «کادیرلی» برای روشن کردن چراغ استفاده کردیم.»

آشنائی یاشار با جمعی از اندیشمندان ترکیه، به ویژه عابدین دینو (نقاش انقلابی ترکیه)، او را با دنیائی از آگاهی و شناخت روبه رو ساخت: «... سال ۱۹۴۱ بود که با برادران عارف و عابدین دینو و همسر عابدین، گزین دینو، آشنا شدم. با دیدن نقاشی ها و خواندن نوشته های عارف و عابدین در مجلات که تجدید چاپ شده بود، با آن که چیزهائی درباره آنان شنیده بودم، اما هنگامی که آن ها را شناختم به دنیای کاملاً تازه ای راه یافتیم. عارف دینو، از نظر توجه و علاقه به هنر و ادبیات، فردی استثنائی بود و مرا با آثار کلاسیک یونان و سروانتس آشنا کرد. گزین دینو فهرستی از آثار کلاسیک جهان را برایم تهیه کرد که بخوانم... کم کم جیمز جویس، کافکا، آراگون و چخوف را کشف کردم. چخوف را در نوجوانی شناخته بودم ولی اکنون می توانستم او را به شکسپیر، مولیر و سروانتس... ارتباط دهم. بعدها هومر را هم کنار آن ها جای دادم... بیست و سه ساله بودم که برای اولین بار داستایوسکی را خواندم. به نظرم می آمد که پس از او، دیگر از بشریت، موضوع کشف نشده ای باقی نمانده است... داستان نویسی را تحت تأثیر دو نیرو آغاز کردم: داستان سرانی سنتی و داستان نویسان نوپرداز...»

یاشار کمال، در داستان های کوتاه و بلند، رمان ها و نیز در گزارش های خود، به جنگ تبعیض ها و نابرابری ها، زشتی ها و پلیدی ها می رود و با اراده آهنین با آن ها دست و پنجه نرم می کند.

یاشار کمال، در یکی از سخنرانی هایش درباره رمان نویسان، می گوید: «در دوران ما رمان نویسان در منجلاب بزرگی قرار دارند، چرا که تنها رمان، به انسان ها در مقابل دروغ ها، بدی ها و ظلم ها هوشدار می دهد. امروز به عنوان یک جامعه مصرفی (Tüketim) یک جامعه سیری ناپذیر آفریده می شود. می خواهند با استفاده از توده های مصرف کننده همه ارزش ها را فاسد کنند و ساختار یک جامعه تصاحب کننده را بنیان افکنند. می خواهند انسان ها را به موجودات پر خور و شکم پرست تبدیل کنند. رمان تهدیدی است برای کسانی که چنین توده هائی می خواهند. از

این رو در صددند تا رمان را، در لیست «پرفروش ترین ها» غرق کنند. رمان برای کسانی که خواستار چنین توده هائی هستند یک خطر است، چرا که رمان در گوش انسان ها زمزمه می کند که: شما انسانید. هنگامی که این همه جنگ و ظلم و تخریب در رمان خلق می شود، خواننده یا همان انسان زنده، زندگی هم چو یک انسان را آرزو می کند. از این رو برای تصاحب ارزش هایش به پا می خیزد.»

یاشار کمال می گوید: «ستارگان بزرگی در ادبیات ترک وجود دارد، که یکی از آن ها سعید فائق داستان سرا است. او استاد زمانه ماست. او را از نزدیک می شناختم. روزی به من گفت: «بیا چیزهائی را بشماریم که نمی خواهیم در ادبیات بیاوریم.»

گفتم: «بشماریم.»

- «پس شروع کنیم.»

- شروع کنیم

و شروع کردیم.

«اولاً کسی که کتاب های ما را می خواند قاتل نشود، بلکه دشمن جنگ باشد. ثانیاً مخالف استعمار انسان علیه انسان باشد. هیچ کسی نتواند دیگری را تحقیر کند. هیچ کس نتواند کسی را به زور با دیگران همانند کند. هیچ اجازه ای به دولت ها و حکومت هائی که مشتاق هم سان کردن انسان هاینده ندادند. کسانی که کتاب های مرا می خوانند بدانند، آن هائی که قصد نابود کردن یک فرهنگ را دارند، انسانیت و فرهنگ خود را از دست داده اند. کسانی که کتاب های مرا می خوانند با فقیران همپای گردند. فقر نقطه شرم همه بشریت است. کسانی که کتاب های مرا می خوانند از همه بدی ها برانت جویند.»

همه بدی ها را شمردیم، بدی ها ادامه یافت. نمی توانستیم مرزی برای ظلم و بدی تصور کنیم. در آخر شروع کردیم به گفتن «کتاب های ما». هر چه باشد ما دو نویسنده ایم. «کتاب های ما چگونه می تواند این همه ظلم را از جهان برچیند؟»

گفتم: «نمی تواند برچیند.»

سعید گفت: «صبر کن، پیدا کردم، کتاب های ما تنها نخواهد ماند. ناظم حکمت هم هست، کسانی که کتاب های ما را می خوانند کتاب های او را هم خواهند خواند.»

من هم گفتم «ملیح جودت و اورهان کمال هم هست.»

بعد انسان های بسیار، نویسندگان بسیار و کتاب های بسیاری را شمردیم.

... می خواهم این را بگویم که من نویسنده ای هستم که به تعهد خود وابسته است. به خودم، به سخن و به شرافت انسان متعهدم. من آگاهانه خواستم تا سرود روشنفکری، نیکی و زیبایی را بخوانم و رمان هایم همچو زندگی واقعیت ها را بگویند. خواستم تا با زندگی همپا باشند. چرا که زندگی، آفریدن امید از همه نا امیدیهاست. انسان با آفریدن امید از همه نا امیدیها، خود را تا به امروز رسانده.»

یاشار کمال در سن ۲۰ سالگی، با نوشتن اولین مجموعه داستان هایش به ادبیات نوشتاری روی آورد. مرثیه هائی که شخصاً جمع آوری کرده بود در سال ۱۹۴۳ در یک کتاب کوچک منتشر شد. اولین داستانش را به نام داستان کثیف در سال ۱۹۴۷ نوشت. چند سال بعد، یعنی سال ۱۹۵۲ اولین داستان و سال ۱۹۵۳ اولین رمانی که نوشتن آن را در سال ۱۹۴۷ آغاز کرده بود، منتشر شدند.

مقالات او شرح مسافرت هایش به نقاط مختلف ترکیه بود. مقاله او با نام «هفت روز در وسیع ترین مزرعه جهان» شرح دشت هران در ترکیه برنده جایزه سال ۱۹۵۵ انجمن روزنامه نگاران ترکیه گردید. وی، هم چنین چند فلمنامه نیز

نوشته است که به تاتر تبدیل شد. در سال ۱۹۶۳، از نشریه جمهوریته کناره گرفت و عضو فعال کمیته مرکزی حزب کارگر ترکیه شد و تا اواخر ۱۹۶۰ مجله هفتگی سوگند را سرپرستی کرد.

یاشار کمال، در قالب رمان امروز به فرهنگ عامیانه مردم ترك توسعه و غنای چشم گیری بخشیده و شکل سنتی داستان سرائی ترك را نیز پالایش داده است. وی، مدافع حقوق مردم کرد است و به مسأله زبان بسیار اهمیت می دهد. مردمی که تاکنون حقوق شان توسط حکومت های مستبد ترکیه و کودتاگران پایمال شده و هنوز هم می شود. مردمی که ده ها هزار نفر از عزیزان خود را از دست داده اند و در سطح میلیونی از خانه و کاشانه شان آواره شده اند. مواضع این چینی کمال، نشان دهنده این واقعیت است که او، در رابطه با روابط و مناسبات اجتماعی و وقایعی که در ترکیه و جهان روی می دهد بی طرف نیست و نقد و نظر محکم دارد.

یاشار کمال، در سال ۱۹۵۲، نخستین مجموعه داستان های کوتاهش را با نام «گرمای زرد»، در شهر استانبول چاپ و منتشر کرد. در همین دوران برای روزنامه ها، گزارش های تکان دهنده ای از گوشه و کنار جامعه خود تهیه می کرد. چاپ و انتشار جلد اول حماسه بزرگ داستان نویسی امروز ترکیه، اینجه ممد، یاشار کمال را در جایگاه رفیعی قرار داد که شاید بتوان گفت همانندی ندارد. یاشار کمال، با نگاهی ژرف به ادبیات شفاهی مردمان ترك و کرد و ترکمن، دست به اعماق جامعه برده است.

وی با مهارت خاصی این قصه ها را پرورش و گسترش داد به طوری که یاشار کمال در ۲۰ سالگی، مجموعه ای از داستان های کوتاه خود را منتشر کرد. با چاپ نخستین رمان بزرگ او که در سال ۱۹۵۵ به نام «اینجه ممد - Ince Memed» انتشار یافت، به محبوبیت فراوان و شهرت جهانی دست یافت.

یاشار کمال، در رمان «اینجه ممد»، تصویری زنده و مؤثر از زندگی سخت و پرمشقت مردم کوهپایه های «توروس» ارائه می دهد: «حرص زمین خواری و استثمار بی کران روستائیان به دست مالکان، علت اصلی فقر و ادبار دیرین مردم ماست. از یک سو، مالکان زمین که هر کدام ده پانزده دهکده و صدها هکتار زمین دارند، از طرف دیگر، خیل عظیم کشاورزان بینوا و گرسنه ای که روی این زمین ها زحمت می کشند.»

اینجه ممد، جوانی جسور و پاک دل و صادق است که از شدت ناروانی ها، تبعیض ها و نابرابری ها به جان می آید و در برابر ظلم و ستم مالکان بزرگ و عوامل آن ها، دست به شورش می زند. چندی نمی گذرد که دهقانان و مردم زحمت کش، در او یار و یاور و نجات دهنده خود را می بینند و از پیکار او با اربابان پشتیبانی می کنند.

اینجه ممد، اولین جلد از دوره رمان چهار جلدی یاشار کمال که نخستین بار در ۱۹۵۵ به صورت پاورقی در روزنامه جمهوریته، چاپ استانبول، منتشر شد. این اثر جایزه اول رمان را دریافت کرد و در میان مردم نیز شهرت و موفقیت فراوان پیدا کرد. این توجه مردم بعدها با انتشار مجلدات بعدی بیش تر شد.

در منطقه ای در دامنه های کوه توروس، در دهکده ای که همه زمین های آن متعلق به آقا (ارباب) محلی است، نوجوانی به نام «ممد» زندگی می کند که او را اینجه ممد (ممد قلمی) می نامند. ارباب هر ساله اجاره سنگینی از زمین ها می گیرد و روستائیان را رها می کند که در فقر فجیعی زندگی کنند. نظام اجتماعی کهنه ای با تسلط سرکوب و وحشت ادامه دارد. ممد، چندین بار فرار می کند و خدیجه را هم که عاشقش است اما ارباب برای برادرزاده خود در نظر گرفته است، همراه خود می برد.

وقتی ممد را دستگیر می کنند، برادرزاده ارباب را می کشد. خود ارباب را هم زخمی می کند. او، دیگر هیچ راهی ندارد جز این که بزند به کوه و یاغی شود. ولی چون در برابر زورگونی و استبداد سردسته راهزانی که به آن ها پیوسته عاصی شده است، به زودی دسته خاص خود را تشکیل می دهد و طولی نمی کشد که ممد به راهزنی تبدیل می

شود که مایه وحشت پول داران و محبوب بینوایان و محرومان است. ماجراهای او در مجلدات بعدی، اینچه ممد ۲ (۱۹۶۹)، اینچه ممد ۳ (۱۹۸۴)، و اینچه ممد ۴ (۱۹۸۷) دنبال شده است.

انتشار اینچه ممد، زمینه های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی آن دوره را انعکاس می دهد. مردم فقیر و محروم دهکده های عقب مانده آناتولی، با خشونت تمام زیر سلطه و استثمار طبقه سرمایه دار است. روستائیان، که سابقاً تحت استثمار خوانین بودند، باز هم تحت تسلط تازه ای درمی آیند که همان قدر غیرانسانی است. پیش از آن، روایات محمود ماکال (روستای ما) و اورهان کمال (در زمین های حاصلخیز) مسأله انفجار جامعه سنتی را زیر ضربات تجدیدی که جز بی خویشی و دوام استثمار چیزی با خود نیاورده است مطرح ساخته اند. یاشار کمال، نخست با راپورتاژهایش درباره منطقه (چوکورووا)، سطح آگاهی مردم را ارتقاء داده بود. وی، در روزنامه جمهوری، چنین می نویسد: «اشتهای زمین خواری و استثمار بی حد و مرز روستائیان به دست مالکان، علل اصلی فقر کهن مردم ماست. از یک سو مالکان زمین که هر کدام ده تا پانزده دهکده و صدها هکتار زمین دارند، از طرف دیگر استثمارشدگان بینوا و گرسنه که روی این زمین ها کار می کنند. چنین بی عدالتی نمی تواند در این قرن ادامه یابد: در قرن نیروی اتمی، از مدت ها پیش می بایستی این لکه سیاه را حذف کنند.»

یاشار کمال، که در «آدانا» نامه نویس بود با ملاقات یک سرمایه دار فراری که یاغی و راهزن شده بود، به فکر نوشتن این رمان افتاد. رمزی بیگ، که از خانواده بزرگ مالکان و حقوق دان درخشانی است، برای نویسنده از مارکس سخن می گوید و تاریخ مفصل راهزنی در دهات و شروع عصیان در ترکیه را برای او تعریف می کند. برای نویسنده این کتاب، عمل نوشتن در درجه اول نبردی به ضد نظم نابرابر و ظالمانه موجود است.

وی، هم چنین سنت شفاهی قصه گویان سیار را تجربه کرده و داستان سنتی کوراوغلو، یاغی معروف، ضرورت حرکت مردمی را بیان می کند. به عبارت دیگر، نویسنده، پلی است بین فرهنگ شفاهی و کتبی، گذشته و حال، واقعیت و خیال، که به صورت پیچیده ای به هم ربط داده است.

یاشار کمال، نه از بازسازی اساطیر جامعه زادگاه خویش راضی است، و نه از معرفی آن به عنوان یگانه واقعیت اجتماعی. چرا که در پی هدفی قاطعانه و مدرن و انسانی است: «نشان دادن این که چگونه مجتمعی اسطوره های خاص خود را می سازد و چگونه هر فردی در درون این مجتمع برای خود اسطوره های خاص خود را می آفریند.» امروزه نیز آوازخوانان سیار آناتولی حماسه اینچه ممد را می خوانند، بی آن که بدانند که داستان یک رمان امروزی است، معتقدند که آن را از یک روایت سنتی شفاهی به ارث برده اند.

کتاب «خروسخوان»، سومین کتاب از سه گانه جدید یاشار کمال، تحت عنوان «قصه جزیره» است. کتاب اول و دوم این سه گانه، پیش تر با نام های «بنگر فرات خون است» و «آب خوردن مورچه» منتشر شده اند. «خروسخوان»، رمانی حماسی است که روایت گر زندگی انسان های پریشان و آواره از جنگی است که تلاش می کنند جزیره ای را به موطن دوم خود تبدیل کنند.

در بخشی از رمان، «رختخواب - Yatak» یاشار کمال، می خوانیم: «انگار همین دیروز بود. من کلاس سوم راهنمایی بودم و علی کلاس دوم. هر دو فقیر بودیم و بی خانمان. مادرهایمان بیوه بودند؛ در ده زندگی می کردند و زندگی شان به سختی می گذشت. تمام امید علی، به مدرسه شبانه روزی رایگانی بود که در امتحان ورودی اش شرکت کرده بود و مطمئن بود که قبول خواهد شد. ولی من امید چندانی نداشتم. کارخانه ای که دو سال تمام شب ها در آن کار می کردم، امسال دیگر استخدام نکرده بود. چون کارکردن دانش آموزان را ممنوع کرده بودند. دلیلش را اصلاً نمی فهمیدم؛ تا حالا که هم کار می کردم و هم درس را خوب می خواندم. کجا باید می رفتم؟ چکار باید می کردم؟»

نه پولی داشتم و نه جانی که در آن زندگی کنم. در این شهر بزرگ، تنها و غریب؛ دستی نبود که دست مرا بگیرد. قلبم پر از ناامیدی و اندوه بود.

اولین شب را با علی زیر درخت اکالیپتوس روبه روی ایستگاه خوابیدیم اما این طوری نمی شد ادامه داد. نگهبان ها اذیت می کردند. تازه، وقتی مدرسه بودیم، رختخواب هایمان چه می شد؟ آن ها را نمی دزدیدند؟! دوست خوبی داشتم که اسمش یوسف بود. نمی دانم از کجا فهمیده بود که شب ها، زیر درخت می خوابم. یک روز با خجالت به من گفت: «بیانین پشت بوم خونه ما بخوابین.»

من و علی مثل دیوانه ها پریدیم و همدیگر را بغل کردیم. علی از خوشحالی هورا می کشید و می گفت: «زنده باد، پادشاهی یه روزه هم، پادشاهی.» می دانستیم تا وقتی می شود روی بام خوابید که باران نیاید؛ بعد از آن هم، خدا بزرگ است. رفتیم و رختخواب ها را از ایستگاه برداشتیم و بردیم خانه یوسف. خانه شان نزدیک بازار بود؛ کوچک و یک اتاقه. رختخواب ها را روی بام پهن کردیم.

روی بام خانه یوسف، گرمای خانه پدری را احساس می کردیم. خیال مان راحت بود و دیگر نمی ترسیدیم. بعد از این همه بدبختی، جانی پیدا کرده بودیم که آسوده بخوابیم. زندگی چه قدر زیبا بود. شب ها بعد از شام سریع پشت بام می رفتیم، توی رختخواب هایمان، لحاف را تا گلو بالا می کشیدیم. هوا کمی سرد بود اما بالای سرمان آسمان شب می درخشید. شب های صاف و تاریک که آسمان پر از ستاره می شد، دیگر خوشحالی ما حد و حصری نداشت. سرشار از امید می شدیم و باورمان می شد که همیشه بعد از روزهای سخت، روزهای خوب از راه می رسد. این امیدها و آرزوها همیشه مال من بود و علی وقتی آن ها را می شنید، فقط تأیید می کرد.

می گفتم: «این طور نیست علی؟»

«حق با تونه... پایان شب سیه سپید است.»

این جمله را از من یاد گرفته بود.

«پرنده ای با یک بال»، نام رمانی است که یاشار کمال در اواخر دهه ۱۹۶۰ به نگارش درآورده است. یاشار کمال در این کتاب، موضوع ترس حاکم بر اعضای جامعه را با روایت داستان یک پستچی به نام «رمزی» و همسرش «ملک»، روایت می کند.

خودش درباره این اثرش، گفته است: «من همیشه از ترس وحشت داشتم. وقتی داشتم این رمان را می نوشتم، از احساس ترس درونی ام دوری می کردم. بالای شهری که من خدمت سربازی ام را گذراندم، صخره بزرگی قرار داشت. همه مردم از ترس این که تکه سنگ رویشان بیفتد، زنجیره هائی را اطراف آن می بستند. من سال هاست می خواستم راجع به این احساس داستانی بنویسم.»

کتاب رمان دو جلدی ارباب های آقچاساز، که عنوان فرعی (قتل در بازار آهنگران) را دارد، سرنوشت انبوهی از دهقان ها است که به دلیل تحولات در نوع و نحوه معیشت به شدت دچار سختی زندگی شده اند و تراژیدی های مکرر، اما مشابهی را تجربه و تحمل می کنند.

«پرنده گان نیز رفتند»، یک داستانی نمادین است. روایتی از شغلی ورافتاده و سبکی از زندگی که در هیاهوی مدرنیسم گم شده است. سرگذشت سه نوجوان که با پیشینه های مختلف و از شهرهای دور و نزدیک به استانبول آمده اند تا زندگی جدیدی را جستجو کنند، یک زندگی آرام، بی دغدغه و رؤیایی. البته رؤیای هر کدام با دیگری متفاوت است، یکی به بیغوله ای برای اسکان مادرش راضی ست، دیگری به بازپس گیری قالی یادگاری جهاز مادرش و آن یکی هم رؤیای ویلاها و زن ها را در سر می پروراند.

واقعه در دشت فلوریا، در حومه استانبول و میان جنگل و تیغ زار و دریا، اتفاق می افتد. سلیمان و سمیح و خیری، برای پول درآوردن در دشت فلوریا چادر زده اند تا انبوه پرنده‌گانی را که در آن فصل سال در آن جا تجمع کرده اند به تور بیندازند. گاهی شاهین یا پرنده کم یابی شکار می کنند و چند صد لیره ای نصیب شان می شود اما بیش تر اوقات، فقط پرنده های ریز بی قیمت گرفتار تور می شوند. این پرنده ها ارزشی ندارند. اما می توان آن ها را در قفس انداخت و به شهر برد و دانه ای دو و نیم لیره به کسانی فروخت که دل شان می خواهد پس از خرید، آن ها را آزاد کنند. مردم واقعاً از رهاکردن پرنده ها شاد می شده اند و شکارچی ها هم منفعت خوبی می برده اند. پسر ها هنوز ورق خوردن زمانه را درک نکرده اند و تصور می کنند می توانند از این کار پولی به دست بیاورند. در این میان، محمود - دوست راوی - هم به کمک بچه ها می آید و به آن ها امید می دهد که هنوز انسانیت نمرده است. «انسانیت هیچ وقت تمام نمی شود... در جایی و مکانی دیگر چیزی مانده است.» محمود و بچه ها قفس های پرنده را برمی دارند و به جاهای مختلف شهر می برند، بلکه بتوانند انسان های شریفی پیدا کنند و این پرنده ها را به آن ها بفروشند...

قصه آب خوردن مورچه در جزیره، جلد دوم از رمان سه گانه «قصه جزیره» با نام «آب خوردن مورچه»، جلد اول این مجموعه با نام «بنگر فرات خون است» منتشر شده و مجلد آخر با نام «خروسخوان» منتشر شده است. «بنگر فرات خون است» در سال ۱۹۹۸ سه بار تجدید چاپ شد.

«صد قصه شیرین» و «تاریخ روم باستان» نیز به قلم یاشار، برای کودکان منتشر شده اند.

در واقع یاشار کمال، گام به گام پیکار خود را ارتقاء داده و باورهای هنری و آگاهی خود را به میان دردمندان و کارگران و محرومان جامعه برده است. اینچه ممد یگ، اینچه ممد دو، اینچه ممد سه، اینچه ممد چهار، رمان سه گانه آن سوی کوهستان، ستون خیمه، زمین آهن است و آسمان مس، گیاه جاودانه، مجموعه داستان گرمای زرد، مجموعه داستان همه داستان ها، داستان طولانی پیت حلبی، افسانه هزار ورز او، رمان دوجلدی ارباب های آقچاساز، جنایت بازار آهنگران، یوسف یوسفک، داستان طولانی درخت انار روی تپه، رمان پرندهگان هم رفتند، رمان دریا قهر کرد، رمان مرد تنها، سه افسانه آتاتولی، افسانه کوه آغری، افسانه هزار گاوانز، نمک در عسل، دریا قهر کرد، لانه های پریان، پیت حلبی و بسیاری آفریده های داستانی و غیرداستانی دیگر... همه آثار یاشار کمال هستند. کتاب های مذکور در فاصله زمانی سال های ۱۹۵۵ تا ۱۹۸۷ نوشته شده است.

می بینیم که جوهر رمان های یاشار کمال، بیان درد و رنج و طغیان کارگران و محرومان جامعه اش است. قهرمانان داستان هایش، محرومان و ستم دیدگانی اند که نظم موجود و مسلط را ظالمانه می دانند، در برابر آن می ایستند و مبارزه می کنند تا آن را به نفع طبقه خود، تغییر دهند.

یاشار کمال نویسنده رئالیست، به خاطر مجموعه آثارش، نامزد بردن جایزه ادبی نوبل در سال ۱۹۷۳ بود و در سال ۱۹۹۷ جایزه مهم داگرمن را برده است.

دولت ترکیه، روز ۴ دسمبر ۲۰۰۸، با اهدای مهم ترین جایزه فرهنگی این کشور به یاشار کمال، از او قدردانی کرد. یاشار کمال تا مدت ها حاضر به پذیرش این جایزه نشده بود. وی در آن تاریخ، ۸۵ ساله بود و همیشه از سیاست حکومت ترکیه، به ویژه در مقابل کردها انتقاد کرده است، تا جایی که به این دلیل مدتی به زندان افتاد. یاشار، هنگام دریافت این جایزه گفت: «باعث خوشحالی من است که این جایزه را در سن بالا دریافت می کنم. ترکیه، تشنه صلح است و مردم هم در این بین کمتر و کمتر به نویسندگان توجه می کنند.»

این جملات را یاشار کمال، روز پنج شنبه ۴ دسمبر ۲۰۰۸، در مراسم اهدای مهم ترین جایزه فرهنگی کشور ترکیه به زبان آورد. مراسمی که با حضور عبدالله گل، رئیس جمهور و اردوغان، نخست وزیر ترکیه در آنکارا برگزار شد.

از نظر یاشار کمال، این جایزه بیشتر باید به عنوان یک نشانه باشد، نشانه ای برای باز شدن راه به سوی یک صلح اجتماعی و اهدای آن از سوی رئیس جمهور ترکیه، دلیلی است برای اثبات این موضوع. با این همه، بعد از اعلام این که جایزه به یاشار کمال تعلق می‌گیرد، او تا مدت‌ها حاضر به پذیرش آن نشده بود.

به عقیده این نویسنده نامی، مبارزه در راه برقراری حقوق انسان، جایگاهی هم‌تا با ادبیات دارد. وی پیش از این در مصاحبه ای با مجله المانی اشپیگل گفته بود: «هنر واژه‌ها، همیشه در قله ارزش‌های انسانی قرار می‌گیرد. ادبیات هر جامعه ای منعکس‌کننده درون همان جامعه است و آثار ادبی منحرف و فاسد نشان دهنده ناسالم بودن یک جامعه است.»

اهدای چنین جایزه ای به یاشار کمال، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. زیرا وی، یکی از منتقدان سرسخت سیاست‌های ترکیه، به ویژه در مقابل مردم کرد به شمار می‌رود. از همین رو، زندان و تبعید بهای آگاهانه ای بوده که کمال، به دلیل مواضع تند و تیزش علیه دولت‌های ترکیه، پرداخت کرده است.

یاشار کمال در اکتوبر ۱۹۹۷ نیز جایزه صلح «ناشران و کتاب فروشان المان» از آن خود کرد.

در یکصد و دهمین سالروز تولد ناظم حکمت، که مصادف با سالروز صلح جهانی در ترکیه نیز هست، نخستین جایزه صلح ناظم حکمت به نویسنده کرد ترک تبار، یاشار کمال داده شد که از مشهورترین چهره‌های ادبی معاصر ترکیه است.

به مناسبت یکصد و دهمین سالروز تولد شاعر بزرگ ترک ناظم حکمت، در دو روز (۱ و ۲ سپتامبر ۲۰۱۲) در ترکیه و یونان هنرمندان، سیاست‌مداران و دانشگاہیان با گردآمدن کنار هم خاطره این شاعر بزرگ را در قالب جشن‌هایی گرمی داشتند و در ترکیه، از بزرگ‌ترین تندیس‌این شاعر - همان‌گونه که وصیت کرده بود زیر درخت کاج قدیمی در ازمیر - رونمایی شد و برای نخستین بار جایزه ای به نام وی «جایزه صلح ناظم حکمت» به یاشار کمال نخستین نویسنده ترکی که نامزد دریافت جایزه نوبل ادبی شده بود، داده شد.

نظر چند منتقد مشهور جهان در باره او چنین است:

«یاشار کمال استاد بزرگی است که طعم شاعرانگی و زندگی را با هم در آمیخته است.» (اوبر ژونن - فرانسه)

«یاشار کمال یکی از بزرگ‌ترین راویان جهان معاصر است.» (جان برگر - انگلستان)

هومر، یکی از بزرگ‌ترین داستان‌سرایان واقع‌گرا، بود که طرز زندگی مادی و معنوی، فرهنگی روزگار خود را در دو اثر جاودانه اش بیان و به طرز هنرمندانه، یعنی با ساخت و پرداخت عاطفی و اندیشه‌ورز و جهت‌دار، منعکس کرده است و شاید جالب توجه باشد که خیلی از منتقدان اروپایی، شیوه داستان‌سرایی یاشار کمال را به هومر تشبیه کرده‌اند!

«بعد از هومر تاکنون، یاشار کمال برترین قصه‌پرداز سنتی است، او فریاد مردمی است که صدای دیگری ندارند.»

(الیا کازان - فلم‌ساز)

یاشار کمال، تعهد و رسالت انسانی و اجتماعی خود را چنین توصیف کرده است: «از دوران جوانی بارها گفته‌ام کسی که رمان‌ها و داستان‌های مرا می‌خواند، اجازه ندارد جنگ بخواند. او باید از جنگ متنفر و بیزار باشد، همیشه در راه صلح و برادری انسان‌ها بکوشد و با بهره‌کشی انسان از انسان مخالفت کند. فقر ننگ بشریت است و در هیچ سامانه اجتماعی نباید انسان محتاج و فقیر وجود داشته باشد.»

یاشار کمال، تعهد ادبی اش را نیز چنین تعریف کرده است: «من یک نویسنده مسؤوول هستم یا دقیق‌تر بگویم نسبت به خود و واژه‌هایم احساس مسؤوولیت می‌کنم. از دوران جوانی بارها گفته‌ام که جهان ما به باغی پرگل شبیه است که

در آن هزار فرهنگ مانند گل های گوناگون و رنگارنگ وجود دارند. ما می دانیم که در مسیر تاریخ، فرهنگ ها همیشه به همدیگر زندگی بخشیده و همدیگر را باور کرده اند.»

کتاب های وی در ترکیه، تیراژ میلیونی دارند و تا به حال به بیش از سی زبان هم ترجمه شده اند. شاهکار چهارگانه وی «اینچه ممد»، تاکنون به بیش از ۲۰ زبان دنیا ترجمه شده و بارها به فلم در آمده است. یاشار به عنوان یک فعال سیاسی، سال ها در احزاب سوسیالیستی فعالیت کرده است. وی، به عنوان روزنامه نگار، منتشرکننده مجله ای مارکسیستی بوده است. یاشار، در سال های ۱۹۷۰، گوشه گیر شد. وی، در سال ۱۹۹۶ هم به خاطر انتقاد از سرکوب های وحشتناک مردم کردستان توسط دولت و ارتش ترکیه و به دلیل دفاع از حقوق مردم کرد، به بیست ماه زندان محکوم گردید. رسانه های طرفدار دولت و ناسیونالیست های ترکیه، یاشار کمال را به دلیل انتقاد از موضع دولت در مورد سرکوب مردم کرد، همواره مورد حمله قرار می دادند. چرا که او گفته بود دولت ترکیه، تنها مشکلات را بیشتر می کند. یاشار کمال، در یک کنفرانس مطبوعاتی در آنکارا، گفته بود: «جنگجویان را تروریست می خوانیم و می خواهیم به این طریق مشکلات را حل کنیم در حالی که ما به کشوری تبدیل شده ایم که علیه ملت خودش جنگ می کند.» وی، به شدت تأکید نموده که فشارهای سیاسی هیچ گاه بر روی مواضعش تأثیر نداشته اند و می گوید: «یک نویسنده اگر بخواد پایش را از گلیمش درازتر کند، کارش تمام است.»

یاشار کمال، به کارهانی چون پنبه چینی، پنبه دوزی، سرکارگری، معلمی در خانه ها، میرزابنویسی و... تن در داد و بیش از چهل نوع کار سخت را تجربه نمود. وی در این کارها، با درون هستی انسان ها و جهان پیرامونی اش آشنا گردید و سرانجام به این باور رسید که باید بر روی پاهای خود بایستد؛ به همین دلیل، در یکی از نوشته هایش چنین تأکید می کند: «چه زنده بمانم و چه بمیرم، پیروز خواهم بود.» همین عزم و اراده و پشتکارش سبب شد که او با قامتی استوار و محکم در مقابل همه ناملایمات و خطرات ایستادگی کند و برای شناخت جهان سرسختانه تلاش نماید. رمان اینچه ممد، داستان حماسی مردی است که از میان توده های به ستوه آمده برمی خیزد تا با نبردی اسطوره ئی و نابرابر، آواز عدالت و آزادی را به گوش جهانیان برساند. اینچه ممد، رمانی است با ساخت و ترکیب زیبا، پرکشش و جذاب که نگاه جهانیان را به سوی نویسنده تازه نفس آن برمی گرداند.

یاشار کمال با رمان اینچه ممد، باورهای انقلابی و برابری طلبانه خود را بیان می دارد: «به مردم بنگرید. به پلشتی ها، نیکی ها، دلاوری ها، سستی ها، تودرتونی روح و روانشان، خشم و ترس آن ها، به فرزندان برجسته و عدالت جوی آن ها رو کنید و خود را که ریزدانه ای از این بیکران انسانی هستید باز شناسید...»

رمان هائی چون اینچه ممد، آن سوی کوهستان و ارباب های آفاساز بی هیچ تردیدی، نه تنها جایگاهی بس بلند در ادبیات ترکیه، بلکه جهان دارند. یاشار کمال در این سه رمان خود به بررسی حماسه و فرومایگی می پردازد، و تکاپوی انسان را به روی صحنه می آورد. وی، که خود درد و رنج کار و سرکوب و استثمار را با گوشت و پوست و استخوان و اندیشه خود چشیده و تجربه کرده است تنها آگاهی و پیکار را در راه برقراری حق و عدالت و آزادی در جامعه، اشاعه می دهد.

یاشار کمال، با این همه تولید فرهنگی اش دنیای تازه ای را به روی جامعه اش باز کرده، دنیایی بدون تبعیض و نابرابری و انسانی. آثار وی، فوق العاده رشک برانگیز است. کودکی رنج و درد کشیده که اکنون در نود سالگی نیز هم چنان پرچم دادخواهی و عدالت جوئی و انسانیت را در قله رفیع هنر برافراشته است!

شنبه بیست و هفتم مهر [میزان] ۱۳۹۲ - نوزدهم اکتوبر ۲۰۱۳